

توضیحاتی پیرامون مذاکره، آتش بس، صلح

و قاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم و لاتعدوا ان الله یحب
المعتدین
و در راه خدا با کسانی که با شما می‌جنگند نبرد کنید و از
حد تجاوز نکنید. خدا تعدی‌کنندگان را دوست نمی‌دارد.
(بقره/ ۱۹۰)

مقدمه

مسئله جنگ تحمیلی پنج سال است در رأس تمام مسائل و مصائب کشورمان قرار گرفته و سایه شوم خود را بر انقلاب و بر نظاممان افکنده است. بطوری که اهداف انقلاب یعنی خواسته‌های ملت و آینده مملکت به فراموشی افتاده یا فرع و فدای جنگ گردیده، یک سلسله سؤالات و ابهامها و نگرانیهای شدید و همچنین اختلافات را نیز به وجود آورده است. در چنین امر حیاتی مملکت هر کس حق دارد سؤالات و نظریات خود را مطرح کند، مسائل را بفهمد و بداند، تا بر حسب آنچه حق و صلاح تشخیص می‌دهد، اتخاذ نظر و عمل نماید. بیش از هر کس متولیان و متصدیان امور و گردانندگان جنگ، که در برابر خلق و خدا عظیم‌ترین مسئولیت تاریخ ایران را به دوش گرفته‌اند، نیاز و وظیفه دارند محدود و مغرور به اطلاعات و افکار خود نشده به تحقیق و تفهیم بپردازند و با بررسی و تأیید افکار عمومی اتخاذ تصمیم نمایند. متأسفانه در امر جنگ مراجعه به مردم و به صاحب‌نظران، حتی به نمایندگان مجلس شورای اسلامی، خیلی کمتر از امور دیگر و تنها از طریق تصمیمات و تبلیغات یکطرفه خودشان، به عمل می‌آید و مطالعات صحیح روی عوامل پیچیده و جوانب گوناگون هولناک چنین فاجعه بزرگ صورت نمی‌گیرد بلکه بر عکس، اگر شخصیت‌های معدود، با صد ملاحظه و ترس، یا حزبی چون نهضت آزادی با محدودیت‌های فوق‌العاده‌ای که بر او تحمیل شده است، دل به دریا زده به قصد خیرخواهی ملت و دولت و ایفای وظیفه دینی و ملی اظهار عقیده یا طرح موضوع بنمایند ابراز وجود یا اختلاف نظر آنها با تلقینات و تبلیغات حاکم،

بالباده عمل خلاف و خیانت یا مزدوری و همصدائی با دشمنان اعلام می‌گردد و بلافاصله تیرهای تهمت و تهدید به سوی آنان پرتاب شده عوامل تحت فرمان به حرکت و حمله در می‌آیند...

اما اگر از اظهارنظرها و تجزیه و تحلیلهای اسلامی و علمی و اجتماعی ما، که با صداقت و متانت برای کمک به قضاوت صحیح مسئولین و مردم عرضه می‌شود، استقبال قانونی بنمایند دو فایده عمده خواهند برد. اولاً ادعا یا اعتقاد خود را که در جمهوری اسلامی ایران عدالت و آزادی وجود دارد، در این مورد به اثبات می‌رسانند. ثانیاً با برخورد منطقی منصفانه یعنی مقابله قرآن به قرآن، سنت به سنت، فتوی به فتوی و دلائل سیاسی و نظامی به معادلهای مربوطه و با مصلحت‌جوئی ملک و ملت آنچه را که از گفتار ما حق و درست بود به سود خودشان و خدمت به مردم ایران خواهند پذیرفت و آنچه را که به نور حق و حقیقت، باطل و سوءنیت تشخیص دادند، جواب مدلل روشن داده در حقانیت خویش و در جلب اعتقاد مردم استوارتر خواهند شد.

نهضت آزادی نه قدرت نظامی و تجهیزات عملی در برابر دولت و دستگاه دارد که ممانعت و مزاحمت در کارهایشان فراهم سازد و نه امکانات و سحر و جادوی تبلیغاتی دارد که افکار و افراد را منحرف بنماید. وقتی همه این امکانات و اختیارات در دست متولیان و متصدیان است، اگر حق و منطوق را نیز با خود داشته باشند، از چه چیز نهضت می‌ترسند و ناراحت‌اند که این قدر شعار و عناد و آزار علیه ما راه می‌اندازند!



نهضت آزادی ایران روی اعتقاد و علاقه‌ای که داشت در تابستان سال گذشته نشریه نسبتاً مفصل صد صفحه‌ای تحت عنوان "تحلیلی پیرامون جنگ و صلح" تدوین کرد که وزارت ارشاد، به دلیل آنکه صحبت از صلح شده بود، از چاپ و انتشار وسیع آن جلوگیری کرد. شش ماه پس از آن نامه هشت صفحه‌ای مستقیم برای اعضاء شورای عالی دفاع و معدودی از مسئولین مؤثر کشور فرستاده با زبان ادب و منطق، آنچه به نظرمان حقیقت و حق می‌آمد توضیح و هشدار دادیم. قبل از همه اینها در تاریخ اسفند ۶۲ نامه محرمانه هشت صفحه‌ای خدمت امام داده تمام قضایا را از دید قرآن و سنت و بر مبنای واقعیت‌های سیاسی و اقتصادی و نظامی با توجه به خواسته‌های ملت و مصالح مملکت تشریح نمودیم. اقدامات فوق با برخوردی که لازمه یک نظام جمهوری اسلامی و شایسته افراد مؤمن متعهد می‌باشد روبرو نگردیده حتی جواب خشک خالی وصول هم ندادند.

در نشریه جنگ و صلح به طور خلاصه به نتایج ذیل رسیدیم که تا به حال هیچکس اشکال یا ایرادی در آنها نتوانسته - یا نخواسته - است بگیرد :

۱- ما نیز جنگ دفاعی را قتال فی سبیل‌الله، وظیفه هر مسلمان، موجب رضای خدا و سعادت مردم می‌شمیریم و به طوری که در نوشته‌های ما تا زمان فتح خرمشهر منعکس است همواره بر این تأکید داشته‌ایم که باید فتنه دشمن را با بیرون راندن وی دفع کنیم.

۲- ما نیز همگام و همراه با فقه‌های شیعه برای جنگ ابتدائی و تهاجمی، حضور و امر امام معصوم(ع) را ضروری و لازم می‌شمیریم.

۳- برداشت ما از قرآن این است که هرچند احتمال خدعه دشمن وجود داشته باشد، ناچاریم به تقاضای صلح وی با دیده مثبت نگاه کنیم.

۴- ما معتقدیم کسانی که از این جنگ سود اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگی برده و علاقمند به ادامه آن می‌باشند ابرقدرتهای شرق و غرب و طرفداران و اذنان آنان بویژه اسرائیل می‌باشند و کسانی که از ادامه این جنگ زیان می‌بینند اسلام و ملتهای مسلمان بخصوص دو ملت ایران و عراق هستند. در آن نشریه بیشتر روی خود جنگ بحث کرده انواع واجب یا معقول جنگ را در برابر آنچه حرام نزد خدا و مردود یا زیانبخش است بیان کرده علل و عواقب امر را تا آنجا که به عقلمان می‌رسید نشان داده بودیم، بدون آنکه راه‌حلهائی برای پایان و پیروزی جنگ برشمرده یا مذاکرات و اقدامات مربوطه را تشریح نمائیم.

مقامات و مدافعین جنگ با تحریف مواضع ما در باره سیاست‌های جنگی حاکمیت و صلح، چنین القاء شبهه نمودند که گویا ما خواستار سازش یا تسلیم شدن به دشمن متجاوز بعثی عراق و حامیان وی می‌باشیم. هر گونه مذاکره و آتش‌بس و صلح را ننگین و جرم معرفی کردند و برای آنکه طرفداران خود و ملت را در استفاده و انحصار خط مشی انتخابی خویش بکار اندازد تعجیل در قضاوت و محکوم نمودن ما نموده به جای آنکه با دید حق‌نگر و حفظ حقوق مردم وارد اصل و کنه مطالب شوند به حمله و خلط مبحث و ایجاد ابهام و وحشت در مردم پرداختند، و ما را به ناحق در ردیف ضدانقلاب و گروههای محارب و سلطنت‌طلبان و کمونیست‌های بیگانه‌زده و وابسته قرار دادند.

با توجه به مراتب فوق ما ضروری دانستیم برای کسانی که طالب حق هستند نظرات خود را در باره سه موضوع مذاکره - آتش‌بس - صلح به اطلاع همگان برسانیم و اگر دولتمردان و حاکمان تصمیم گیرنده جنگ حرفی دارند، بدون توسل به تهمت و دروغ، بر مبنای حقیقت و از روی منطق و مصلحت جواب بدهند و با مردم در میان بگذارند.

الف) مذاکره

یکی از حملاتی که به عمل می‌آید و نظر ما را خطای بزرگ نابخشودنی وانمود می‌کند پیشنهاد یا اعتقاد به مذاکره است. در حالی که تنها کسانی که جنگ و انتقام و کشتار هدف اصلی حیات و حکومت آنها باشد و تصور کرده یا تصمیم گرفته باشند که جنگ را به هر قیمت و تا هر مدت که لازم باشد تا پیروزی - یا نابودی - ادامه بدهند، هر گونه مذاکره و گفتگویی با جستجوی راههای مسالمت‌آمیز بدون خشونت خون را بی‌فایده دانسته و پیشاپیش مردود می‌شمارند. اما برای انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی ایران و برای ما که کتابمان قرآن و الگو و معیار عملمان قبل از هر چیز سنت پیامبر رحمت و گفتار و رفتار پیشوایان مبرای از خطا و جهالت باید باشد، می‌بینیم آن رهبران عالیقدر روش دیگری داشته هیچگاه از مذاکره با دشمن مهاجم و متعرض، ولو مشرک و منافق، ابا نداشته بلکه استقبال و حتی پیشنهاد هم کرده‌اند.

مگر سرور شهیدان و سالار آزادگان حسین بن علی علیه‌السلام در ظالمانه‌ترین جنگ تحمیلی اسلام، در صحرای کربلا، در شبهای قبل از عاشورا، با فرمانده نیروهای دشمن یعنی ابن‌سعد مذاکره نداشت؟ و قبل از نزول به کربلا وقتی حربین ریاحی با لشکریان خود راه را بر او بست از در عطف و دلالت و دعوت وارد نگردیده او را از گمراهی، شقاوت و هلاکت منتقل به توبه و سعادت ننمود؟ حتی به طوری که در تواریخ معتبر آمده است پیشنهاد ملاقات و مذاکره با خود یزید را نفرمود؟ پدر بزرگوار او، شیر بیشه شجاعت و مولای تقوی و عدالت، آیا در دوران خلافت مظلومانه پنج ساله‌اش در هیچ نبردی تا آخرین

فرصت از مذاکره، مجادله و نصیحت غفلت فرمود؟ یا در جنگی آغاز حمله کرد؟ معاویه شقی‌ترین و حيله‌بازترین دشمن علی بود و معذک در نهج‌البلاغه فعلی حداقل ۱۶ نامه مستقیم امام به معاویه به چشم می‌خورد و ۱۵ نامه دیگر به شخصیت‌های مربوط به جنگ (مثل عمرو عاص)، سران لشکر و مردم شهرهای ذریب در جنگ وجود دارد. کسانی که خود را پیرو علی(ع) و دشمن خود را صدام و یزید می‌شمردند باید بدانند این کار در قاموس علی(ع) نه عملی غیرشرعی و غیراسلامی و نه حرکتی غیرانقلابی و سازشکارانه تلقی می‌شد. علاوه بر آن به موجب مفاد این نامه‌ها و سایر اسناد نهج‌البلاغه علی بود که معاویه را به ملاقات و مصاحبه و مذاکره و صلح دعوت می‌کرد.

گذشته از اینکه مذاکره با دشمن بر طبق سنت و سیرت اولیای دینمان نه تنها محکوم و مذموم نیست بلکه پسندیده و معمول نیز بوده است. در روابط متداول بین‌المللی و در منطق مخاصمات امروزی نیز نه سیاست غلط و خلاف شناخته شده است و نه به معنای سازش و تسلیم می‌باشد، ضمن آنکه همیشه حالت صلح و توقف عملیات جنگی را نداشته طرفین دعوی می‌توانند تا حصول نتیجه مطلوب به جنگ ادامه دهند، و در همان حال برای حصول به توافقی که متضمن مصالحشان و تأمین اهدافشان باشد با هم مذاکره کنند. نمایندگان ویتنام مدت سه سال با نمایندگان امریکا، در پاریس مذاکره می‌کردند در حالیکه جنگ در تمام ابعادش در ویتنام ادامه داشت.

مذاکره با دشمن ممکن است مستقیم یا غیرمستقیم به عمل آید. در بعضی موارد، تخاصم طرفین آن قدر گسترده و وسیع است که مذاکره مستقیم ممکن است عملی نباشد. لذا اشخاص یا دولت‌ها یا هیئت‌هایی نقش واسطه و میانجی را در مذاکره بین دو طرف متخاصم ایفا می‌نمایند. تجربه سالیان دراز در روابط بین‌المللی موجب این جمع‌بندی شده است که مذاکره حتی‌الامکان باید مستقیم صورت گیرد. علت آن است که مشاهده شده است در مواردی واسطه‌ها، در رد و بدل کردن پیامها، نظرات و امیال خاص گروهی و یا ملی خود را اعمال کرده‌اند، و چه بسا شرایطی را به وجود آورده‌اند که به نفع هیچیک از طرفین اصلی دعوا نبوده است. به همین دلیل، در دنیای کنونی، در روابط بین‌المللی، تماس و مذاکره مستقیم برای انتقال نظریات، شیوه مطلوب می‌باشد، تا آنجا که دو ابرقدرت جهانی رقیب نظیر امریکا و روسیه تلفنهای مستقیم برای مواردی که تماس مستقیم و فوری ضروری است به وجود آورده‌اند. چرا که یک ارزیابی نادرست از یک حادثه یا درگیری کوچک میان این قدرت‌ها، ممکن است موجب بروز فاجعه‌های جبران‌ناپذیری برای مجموعه بشریت بشود. در این قبیل موارد تماس و مذاکره مستقیم عامل ارزنده‌ای محسوب می‌گردد.

مذاکره مستقیم حتی در جریان جنگ گرم با هشپاری مذاکره‌کنندگان به هر یک از طرفین دعوا این امکان را می‌دهد تا بتوانند تا حدودی دیدگاهها و نقاط ضعف و قدرت روحی مقابل را ارزیابی نمایند، و از موفقیت‌های به دست آمده در جبهه‌های نبرد، حداکثر استفاده را در مذاکرات جهت تحمیل نظریات خود به حریف به عمل آورند. ویتنامی‌ها با هنرمندی از این شیوه استفاده می‌کردند، و هر کجا که لازم می‌دانستند با تشدید عملیات رزمی در جبهه‌ها و تضعیف روحیه امریکایی‌ها، موضع خود را در مذاکرات پاریس تقویت می‌نمودند. طبیعی است که در اینگونه مذاکرات هنر و قدرت استنباط و احاطه نسبتاً وسیع به مسایل سیاسی و مردم‌شناسی و هماهنگی میان عملیات نظامی و روند گفت‌وگوها نقش تعیین‌کننده‌ای را ایفا می‌نمایند. به عبارت دیگر مذاکره میان دو طرف متخاصم، در صورتی که ضرورت داشته باشد تا حصول

شرایط تفوق لازم، ادامه جنگ محسوب می‌شود. اما جنگی به مراتب پیچیده‌تر و هنرمندانه‌تر. آنچه در مذاکره به صورت مستقیم یا غیرمستقیم علاوه بر هوشیاری و تیزبینی و ذکاوت مذاکره‌کننده مهم است عبارتند از: اولاً دانستن تصویری کاملاً روشن از اهداف مورد نظر و اولویت‌ها و حفظ قاطعیت در طول مذاکرات، ثانیاً اشراف بر اوضاع و احوال سیاسی جهان و مناسبات بین‌المللی و ثالثاً هنر استفاده و بهره‌گیری به موقع و مناسب از امکانات و شرایط بین‌المللی در جهت مصالح ملی و پیشبرد اهداف مورد نظر.

مثلاً اگر اولویت‌ها در جنگ با عراق به ترتیب عبارت باشند از: دفع تجاوز دشمن و اخراج ارتش مهاجم از تمامی سرزمین‌های اشغالی، دریافت غرامت و خسارت جنگ، تضمین عدم بازگشت متجاوز و تجدید جنگ، سرنگونی صدام، سرنگونی حزب بعث عراق و بالاخره استقرار حکومت گروه مورد نظر و حاکمیت معتقد باشد که تأمین صددرصد این هدفها مصلحت مطلوب و ایدآل ایران است، باید مشخص گردد که اگر در عمل نتوان به صددرصد این هدفها رسید با تحقق کدام یک می‌توان از سایر هدفها ولو به طور موقت چشم پوشی کرد. معین شدن این مسئله قدرت مانور در مذاکرات و حسن استفاده از شرایط جهانی را بالا می‌برد. به عنوان مثال گفته شده است که هدف از ادامه عملیات نظامی در داخل خاک عراق این است که شهری راه، نظیر بصره، تصرف نمایند و سپس از آن به عنوان اهرم فشار علیه دشمن برای مذاکره و صلحی که منجر به سقوط صدام بشود، استفاده نمایند. تحقق چنین هدفی در اینگونه عملیات نظامی بسیار بعید است. به فرض امکان تصرف بصره توسط نیروهای ایران، نگهداری آن امری نزدیک به غیر ممکن است و به فرض امکان نگهداری آن، تحمیل صلحی که منجر به سقوط صدام بشود واقع‌بینانه به نظر نمی‌رسد. اما اگر اصل مذاکره پذیرفته شود و از هیئت‌های میانجی و نمایندگان دولتهای عربی با روی باز استفاده گردد (نظیر سفر وزیر خارجه عربستان به ایران) و در جریان مذاکره و یا در پیامهای دیپلماسی کشورهای غربی (نظیر یکی از اعضای ناتو) گفته می‌شود که برداشتن صدام مسئله‌ای نیست و می‌توان روی آن به توافقهائی رسید، باید آن را چسبید و روی آن کار کرد و چه بسا دیگر لزومی پیدا نشود که همچنان بر عملیات نظامی در جهت تصرف بصره، برای تحقق هدف سقوط صدام پافشاری کرد. ممکن است گفته شود که تصرف بصره و تغییر صدام با اعمال قدرت به دست آمده است نه مذاکره و بنابراین پیروزی محکمتری است. این اشتباه است. چرا که طرح پیشنهاد تغییر صدام در پیامهای دیپلماسی و یا در مذاکره مهمانان خارجی، نتیجه مقاومت و اعمال قدرت نظامی ایران بوده است نه هنر مذاکره‌کنندگان. اگر شما نتوانید در طی مذاکره و دریافت پیام به هدف خود برسید و در عملیات نظامی آینده هم نظیر گذشته موفق نشوید معلوم نیست در آینده هرگز چنین پیشنهاداتی مجدداً مطرح گردد.

واضح است کسانی که تصور روشنی از آنچه باید خواست و به نفع مملکت است ندارند و به شرایط جهانی و روابط و مناسبات بین‌المللی جاهل هستند و نسبت به خویشتن، به علت عدم کفایت و شایستگی، اعتماد لازم و کافی را ندارند، از برخورد با دشمن هراسناک می‌شوند، و در نتیجه ادعا می‌کنند که هر گونه مذاکره با دشمن فی‌نفسه سازش و تسلیم است و قاطعیت یعنی نفی مذاکره.

این قبیل موضع‌گیری‌ها، تازگی ندارد. زمانی که مسئله گروگانگیری در مجلس مطرح بود و شرایطی برای آزادی گروگانها به تصویب رسیده بود، بحث پر هیجانی بر سر این آغاز شد که چگونه شرایط

مصوبه مجلس به دولت امریکا اطلاع داده شود و تحقق و تأمین آن شرایط مطالبه گردد. لاجرم ضرورت تماس و مذاکره با امریکا مطرح گردید. طرفداران حاکمیت و عناصر سرسخت به اصطلاح مکتبی سخنرانیه‌های غرائی در مدت مذاکره، مستقیم و یا غیرمستقیم، ایراد نمودند که با فریادهای "الله اکبر- خمینی رهبر" سایر نمایندگان موافق تأیید می‌شد. وقتی یکی از نمایندگان عضو نهضت در مجلس در باره ضرورت تماس و مذاکره صحبت کرد، یکی از نمایندگان حراف اکثریت با حملات سخت خود ما را به سازش با امریکا متهم ساخت. اما آن همه احساسات سطحی بی‌مایه در نهایت ایران را به کجا برد؟ مذاکرات غیرمستقیم با امریکا توسط الجزایر به امضای قرارداد اسارت‌بار ننگینی به نام بیانیه الجزایر، که صددرصد به ضرر ایران است منجر گردید. این امر اگر خوشبینانه قضاوت شود، نتیجه جهل مرکب تصمیم‌گیرندگان و امضاکنندگان آن بیانیه نسبت به مسائل سیاسی و مناسبات بین‌المللی می‌باشد.

مذاکره مستقیم یا غیرمستقیم، میان دو طرف متخاصم ممکن است به نتایجی از قبیل آتش‌بس، عقب‌نشینی نیروهای متجاوز و بازگشت به مرزهای بین‌المللی، ترک تخاصم، تعهدات مرضی‌الطرفین و یا یک صلح همه‌جانبه منجر شود و یا ممکن است به هیچ نتیجه‌ای هم نرسد ولی در هر حال قبول اصل مذاکره به عنوان یک ابزار سیاسی می‌تواند در جهت پیشبرد هدف‌ها مورد استفاده قرار گیرد.

در طول دوران مذاکره هماهنگی عملیات رزمی، تبلیغات بین‌المللی حساب شده، دیپلماسی آرام ولی بسیار فعال، از عناصر تعیین‌کننده در موفقیت مذاکرات می‌باشد.

ب) آتش‌بس

وقتی دو یا چند ارتش متخاصم در حال جنگ با یکدیگر هستند، با پیشنهاد یکی از طرفین دعوا یا شخصیت‌های حقیقی و حقوقی میانجی‌گر و قول و تعهد طرفین به آتش‌بس، جنگ به طور محدود در یک منطقه، یا همه جانبه در تمام جبهه‌ها، با شروط قبلی، یا بدون قید و شرط برای مدت معینی متوقف می‌گردد. این امر در طول تاریخ جنگهای بشر رایج و مرسوم بوده است. در برخی از فرهنگ‌ها و ملل نظیر یهودیان، جنگ در ماه‌های معینی از سال حرام و ممنوع بوده است. در این ماهها جنگ در هر مرحله‌ای که بود متوقف می‌گردید. در قرآن نیز ماههای رجب، ذی‌القعدة، ذی‌الحجه و محرم ماههایی است که در آن جنگ حرام اعلام شده است. این قبیل آتش‌بسها نه در فرهنگ‌های سنتی ملل گذشته و نه در اسلام و نه در مفاهیم جدید و روابط بین‌المللی هیچگاه به معنا و به مفهوم خاتمه جنگ و قبول صلح یا سازش و تسلیم محسوب نمی‌گردد. اگرچه ممکن است به ترک مخاصمه یا مذاکره میان طرفین متخاصم و نتیجتاً به یک توافق دو جانبه و پایان جنگ منجر گردد.

فایده‌ای که آتش‌بس می‌تواند داشته باشد این است که خشم و سبوعیت را که در هر جنگ پیش می‌آید تا حدودی فروکش می‌دهد. فرصتی پیش می‌آید که در کنار عصبانیت و دیوانگی، عقل و انسانیت و احیاناً خدا و دیانت مجال پیدا کنند. البته برای کسانی که جنگ فی‌نفسه هدف باشد و آن را به هر صورت ضروری و واجب دانسته و لذت می‌برند، آتش‌بس علی‌الاصول مردود و محکوم شمرده می‌شود.

در چه شرایطی طرفین متخاصم آتش‌بس را می‌پذیرند؟

از نظر اسلامی به محض ورود به ماههای حرام مسلمانان موظفند آتش جنگ را خاموش سازند و از ادامه آن خودداری نمایند. مگر آنکه دشمن رعایت آتش‌بس در ماههای حرام را نکرده به جنگ و حمله خود

ادامه دهد یا آغاز جنگ کند که در این صورت مسلمانان می‌توانند مقابله به مثل نمایند. توقف جنگ در ماه‌های حرام توسط مسلمانان منوط به احراز وضعیت ممتاز نظامی برای آنان نشده است. جنگ در هر وضعیتی باشد باید آن را متوقف سازند.

در روابط بین‌المللی کنونی جهان آتش‌بس میان طرفین متخاصم معمولاً به دنبال بحث جنگ در سازمان ملل متحد و صدور قطعنامه‌ای در این زمینه و یا وساطت سایر دولت‌ها و گروه‌ها، مذاکره مستقیم یا غیرمستقیم و قبول طرفین صورت می‌گیرد. اینگونه آتش‌بس‌ها در چند صورت پذیرفته می‌شود. یکی زمانی که طرفین دعوا از حیث قدرت و تجهیزات کم و بیش برابر هستند و هیچکدام قادر به شکست طرف مقابل نبوده ادامه جنگ را بی‌معنا ببینند و در این صورت آتش‌بس به عنوان راهی برای پایان جنگ و یا فرصتی برای تجهیز محدود پذیرفته می‌شود. دیگر وقتی است که طرفین آنقدر خسته و فرسوده شده باشند که از هر بهانه برای خروج از جنگ استقبال کنند. سوم آنکه قدرتهای بزرگتری دخالت کرد و آتش‌بس را به طرفین تحمیل کنند.

آتش‌بس ممکن است به چند ساعت، چند روز، چند هفته، چند ماه محدود بشود یا آنکه بدون تعیین مدت باشد. در جنگ‌های لبنان، گاهی شدت و وسعت آتش جنگ به حدی می‌رسد که تخلیه مجروحین و کشته‌شدگان از میدان جنگ غیرممکن گردیده و خطر بروز و شیوع بیماری‌های واگیردار عفونی همه را تهدید می‌کند، طرفین به یک آتش‌بس چند ساعته یا چند روزه گردن می‌نهند تا نهادهای بهداشتی و امدادی بتوانند مجروحین و کشته‌ها را تخلیه نمایند. پس از گذشت مدت تعیین شده جنگ مجدداً از سر گرفته می‌شود.

آتش‌بس ممکن است بلاقیدوشرط و یا مقید باشد. نوع شرایط و قبول آنها به وضعیت جنگی و سیاسی دیپلماسی طرفین بستگی دارد و طبیعی است که هریک از طرفین جنگ سعی می‌کنند شرایطی را که به نفع خودشان است به طرف دیگر بقبولانند. معمولاً در شرایط آتش‌بس محدودیت جابجایی نیروها و عدم تقویت مواضع نظامی پیش‌بینی می‌شود. ولی بندرت رعایت می‌گردد بلکه برعکس یکی از دلایل رایج پذیرش آتش‌بس تقویت نیروهای رزمنده در خطوط مقدم جبهه جنگ می‌باشد.

در موارد خاصی، آتش‌بس را آن طرفی که با عملیات نظامی خود در داخل خاک طرف دیگر نفوذ نموده و مناطق وسیعی را اشغال کرده و در مجموع موقعیت نظامی ممتازی به دست آورده است اما برای حفظ آنها نیاز به فرصت دارد تا موقعیت به دست آمده را تثبیت نماید، مطرح و یا از آن استقبال می‌نماید. آتش‌بس زمان لازم را تأمین می‌کند. در تمام جنگ‌های اسرائیل با اعراب، بجز جنگ اول در ۱۹۴۷ که طی آنها ارتش اسرائیل با عملیات برق‌آسای خود توانسته بود منطقه وسیعی از اراضی اعراب را اشغال کند پیشنهاد آتش‌بس از جانب حامیان اسرائیل صورت گرفت و چون کاملاً به نفع اسرائیل بود، بلافاصله اعلام قبولی می‌کرد و اعراب به دلیل ضعف خود چاره‌ای جز قبول آتش‌بس و قبول حضور و تثبیت نیروهای دشمن در سرزمین‌های خود را نداشتند.

در تهاجم ارتش بعثی عراق به خوزستان، بعد از آنکه ارتش عراق تا پشت دروازه‌های شهر اهواز جلو آمد، حامیان وی در سازمان ملل پیشنهاد آتش‌بس نمودند که تصویب شد. عراق بلافاصله آن را پذیرفت. چرا که به نفع ارتش متجاوز بود و زمان لازم را به دشمن می‌داد تا وضعیت نظامی به دست آمده را در

مناطق اشغالی تثبیت نماید. ایران به حق، آن را رد کرد. اگرچه عوارض سیاسی نامطلوب در تبلیغات جهانی برای ایران در برداشت. برخلاف موضع اعراب در جنگ با اسرائیل وضعیت عمومی ایران آنچنان ضعیف نبود که مجبور به پذیرش آتش‌بس به نفع دشمن باشد.

در مواردی نیز آتش‌بس به نفع نیروهای ضعیف و شکست خورده در جنگ تمام می‌شود. در جنگ اول اعراب و اسرائیل در سال ۱۹۴۷، در دور اول درگیری‌ها، یهودیان شکست سختی خوردند. به طوری که جناحهایی از صهیونیست‌ها روحیه خود را به کلی باختند و اگر جنگ ادامه پیدا می‌کرد صهیونیست‌ها بکلی تارومار می‌شدند. لذا کشورهای غربی حامی صهیونیسم در سازمان ملل پیشنهاد آتش‌بس دادند. کنت برنادوت با دیپلماسی بسیار زیرکانه‌ای توانست موافقت اعراب را با یک آتش‌بس چهار هفته‌ای جلب نماید. صهیونیست‌ها خواستار آتش‌بس برای مدت طولانی‌تری بودند. اما اعراب با آتش‌بس طولانی‌تر موافقت نکردند. در این آتش‌بس شرط شده بود که هیچ یک از طرفین مواضع نظامی خود را تقویت نکنند. نفرات و تجهیزات نظامی جابجا نشوند، تجهیزات و نیروهای رزمنده جدید به صحنه نبرد وارد نشوند، اجازه ورود به هیچ مهاجری که قادر بجنگ باشد به فلسطین داده نشود، و بالاخره هر نوع حرکتی به شهر بیت‌المقدس تحت نظارت و کنترل صلیب سرخ بین‌المللی باشد. کودنی سیاسی برخی از رهبران کشورهای عربی و جهل آنها به وضعیت سیاسی جهان و وابستگی برخی دیگر به سیاستهای استعماری، موجب شد که این آتش‌بس به اعراب تحمیل گردد. یهودیان از آن استقبال کردند و در فرصتی که به دست آورده بودند در محورهای سیاسی - دیپلماسی و نظامی دست به فعالیت گسترده‌ای زده تدارکات جدیدی را فراهم ساختند. هیچیک از شرایط آتش‌بس رعایت نگردید. در دور بعدی جنگ، یهودیان از موضع قویتر به حمله پرداختند و اعراب این بار شکست سختی خوردند که منجر به تقسیم فلسطین و اعلام موجودیت دولت غاصب اسرائیل گردید.

آتش‌بس علاوه بر جنبه‌های نظامی دارای هدفهای سیاسی - دیپلماسی نیز می‌باشد. همانطور که بارها گفته‌ایم هیچ نبردی را نمی‌توان صرفاً در محور عملیات نظامی به سرانجام مورد نظر رسانید. به موازات عملیات نظامی باید حرکت‌های دیپلماسی - سیاسی و تبلیغاتی متناسب و همزمان صورت داد تا بتوان یک پیروزی نظامی (یا حتی یک شکست نظامی) را به یک پیروزی سیاسی - تبلیغاتی بدل کرد و یا در اثر عملیات سیاسی - تبلیغاتی و دیپلماسی زمینه مساعدی را برای موفقیت عملیات نظامی مورد نظر فراهم ساخت.

در طول جنگ عراق با ایران مواردی پیش آمد که ایران می‌توانست از وسیله آتش‌بس برای تحقق کلی و یا نسبی اهداف خود بهره‌برداری نماید. مثلاً فتح خرمشهر و اثرات سیاسی - تبلیغاتی وسیعی که برای ایران به وجود آورد، فرصت مناسبی برای قبول آتش‌بس و ترک مخاصمه به نفع ایران بود. ایران می‌توانست کاملاً از موضع قدرت عمل کرده و بهره‌برداری به حق و درست بنماید که متأسفانه نکردند. همچنین پس از عملیات نظامی رزمندگان ایران که به تسخیر جزائر مجنون منجر شد، طرح آتش‌بس دقیقاً می‌توانست پیروزی نظامی محدود ایران را به یک پیروزی سیاسی - تبلیغاتی در سطح جهانی تبدیل کند و ضمناً زمان لازم برای تقویت نیروها و تثبیت مواضع به دست آمده در جزائر مجنون را بدون دادن تلفات سنگین، تأمین نماید.

اقدامات چند ماه گذشته دبیرکل سازمان ملل متحد و سفرش به تهران و بغداد که منجر به آتش‌بس محدود یعنی توقف بمباران شهرهای پشت جبهه گردید، نمونه خوبی است از یک دیپلماسی موفق و استفاده از آتش‌بس برای هدفهای مورد نظر. مختصر انعطاف و واقع‌بینی دولت ایران در رابطه با مناسبات جهانی، باعث موفقیت دبیرکل سازمان ملل در این امر گردید و عراق برخلاف خطمشی سیاسی خود، که بمبارانهای پشت جبهه را برای اعمال فشار بر ایران به کار گرفته بود و بر آتش‌بس تمام جبهه‌ها اصرار می‌ورزید بالاچاره به نظر سازمان ملل متحد تن در داد. این آتش‌بس محدود (به لحاظ جغرافیایی) به نفع ایران بوده است و لذا عراق به طور کامل به این تعهد خود عمل نکرد و به دنبال بهانه و فرصتی بود که همان را نیز بر هم بزند. دعوت از وزیر امور خارجه عربستان سعودی و سفر وی به ایران و انفجارهای ریاض و کویت بهانه‌ای به دست صدام داد تا بمباران هوایی را به طور وسیع و گسترده از سر گیرد.

گفته می‌شود که وزیر امور خارجه عربستان سعودی در سفر اخیر خود به ایران پیشنهاد آتش‌بس در طی ماه مبارک رمضان را داده بود. اما ایران آن را نپذیرفت. در صورت صحت این خبر، به نظر نمی‌رسد که موضع ایران درست بوده باشد و اگر ایران آن را می‌پذیرفت به لحاظ سیاسی - دیپلماسی و تبلیغاتی می‌توانست به نفع ایران باشد و مردم ایران احساس می‌کردند که متصدیان و دست‌اندرکاران علاقه و حساسیت نسبت به سلامت و امنیت آنها و به آسایش و آبادی مملکت دارند که خود به سود تبلیغاتی هیئت حاکمه تمام می‌شد. در جنگ کنونی ایران و عراق یکی از هدفهای مهم دیپلماسی ایران باید آن باشد که دولت‌های عربی را از عراق جدا کرده و صدام را منزوی سازد. نظیر سیاستی که دولت ایران با دولت سوریه دارد و سالی یک میلیون تن نفت مجانی به سوریه می‌دهد تا سوریه لوله‌های نفت عراق به مدیترانه را که از خاک سوریه می‌گذرد، بسته نگهدارد. قبول پیشنهاد عربستان سعودی می‌توانست یک امتیاز دیپلماسی به نفع عربستان محسوب گردد. همچنین می‌توانست به جلب نظر مساعد این کشور و جدا کردن نسبی آن از عراق منجر شود و به سرآغازی برای یک دیپلماسی فعال و مثبت به نفع ایران تبدیل شود. همان اندازه که بیانات نسنجیده امام جمعه تهران در یکی از خطبه‌های نماز جمعه درباره شیخ‌نشین‌های سواحل جنوبی خلیج فارس و حمله تبلیغاتی غیر موقع و ناصحیح به برخی از کشورهای عربی یک دیپلماسی مضر و خطرناک بود و موجب نزدیکی بی‌سابقه آن کشورها به عراق گردید. اهمیت قبول پیشنهاد وزیر امور خارجه عربستان مبنی بر آتش‌بس در ماه مبارک رمضان وقتی خوب معلوم می‌شود که توجه کنیم که همزمان با سفر وزیر امور خارجه عربستان به ایران توطئه انفجارات در ریاض و کویت به وقوع پیوست. عراق بلافاصله این حوادث را به ایران نسبت داد و آن را بهانه‌ای برای از سرگیری بمباران مناطق پشت جبهه قرار داد. اگر چه نمی‌توان به درستی نظر داد که آن انفجارات توسط چه گروه‌هایی صورت گرفته است اما با توجه به موضع عراق و ترسی که در اثر نزدیکی احتمالی عربستان به ایران پیدا کرده بود، شاید بتوان گفت که به احتمال زیاد این عملیات انعکاس آن ترس و شروع بمباران‌ها در جهت خنثی کردن آن بوده است، چرا که سرنوشت صدام در این جنگ و پس از آن، به ادامه حمایت عربستان و کویت از عراق بستگی دارد.



براساس آنچه گفته شد آتش‌بس به معنای تسلیم یا سازش، ختم جنگ و یا صلح نمی‌باشد. آتش‌بس اگرچه ماهیت نظامی دارد اما ابزار و وسیله‌ای برای تحقق هدفهای سیاسی - عقیدتی مورد نظر است و هر دولتی که بخواهد در جنگ موفق شود باید هنر استفاده از آن را پیدا کند. در جنگهای اسرائیل و اعراب، اسرائیل با هنرمندی از آن استفاده کرد در حالیکه اعراب هرگز آن را درک نکردند. اصل آتش‌بس در اسلام طی ماههای حرام به رسمیت شناخته شده است. در شرایط کنونی جهان قبول یا رد آتش‌بس، بستگی کامل به شرایط و امکانات و زمان دارد، زمامداران و تصمیم‌گیرندگان جنگ می‌بایستی آن اندازه به شرایط سیاسی - دیپلماسی جهان واقف و مسلط باشند تا بتوانند زمان مناسب برای پیشنهاد و قبول آتش‌بس را به نفع مملکت تشخیص بدهند و از آن بهره‌گیری نمایند. در جنگ عراق علیه ایران همان اندازه که ایران حق داشت پیشنهاد آتش‌بس را در دوره اول جنگ نپذیرد عدم توجه به استفاده از آن را بعد از فتح خرمشهر یا بلافاصله بعد از عملیات موفق نظامی در جزایر مجنون یا پیشنهاد اخیر عربستان سعودی مبنی بر آتش‌بس در ماه مبارک رمضان خلاف مصلحت ایران بوده است. علاوه بر این یک توجه مختصر به عملیات نظامی رزمندگان ایران در جبهه‌ها نشان می‌دهد که به دنبال هر عملیاتی که به نامهای مختلف خوانده شده است یک فاصله کوتاه یا بزرگ توقف عملیات به منظور تدارک عملیات بعدی وجود داشته است، که نوعی آتش‌بس غیررسمی و محدود محسوب می‌گردد. ایران می‌توانسته است در این فواصل ضمن ادامه عملیات تدارکاتی خود از مزایای سیاسی - تبلیغاتی آتش‌بس در مناسبات کنونی جهان به عنوان ابزاری مثبت در یک دیپلماسی فعال استفاده نماید ولی متأسفانه به دلیل نفی مطلق آتش‌بس و عدم توجه به ماهیت آن در روابط کنونی جهان هیچگاه مورد توجه قرار نگرفته است.

استدلال آقایان برای نفی مطلق آتش‌بس با عراق این است که صدام از فرصت حاصله استفاده کرده ترمیم قوا و تدارک عملیات تازه‌ای را می‌نماید. این استدلال اصولاً مخدوش است زیرا که همان امکان فرصت و ترمیم و تدارک برای ما هم به وجود می‌آید و تجربه پنج ساله نشان داده است که چه اندازه ما همیشه احتیاج به زمان برای سفارش دادنها و تولید و تجهیزات داشته‌ایم بدون آنکه چنین مهلت و انقطاع‌ها سبب تضعیف روحیه افرادمان در جبهه و پشت جبهه بشود.

ج) صلح

یکی دیگر از بدآموزیها و از اشتباهات یا القائاتی که انجام می‌گیرد تبلیغ این تصور یا تهمت است که ترک تخاصم یا هر صلحی با دشمن به معنای تسلیم شدن یا سازش کردن با وی می‌باشد و هر کس از خاتمه جنگ صحبت کند و کلمه صلح به زبان آورد مطرود و نامطلوب بوده هم‌صدا و وابسته به اجانب و بیگانگان می‌شود، در صورتی که به هیچوجه چنین نیست.



پیش از آنکه بحث از بدی و خوبی صلح کنیم و وارد چگونگی و موارد آن شویم مقدماً متذکر می‌شویم که اگر هدف‌گیری و سیاستهای جنگی آقایان محترم و متعهدی که گردانندگان جنگ و اختیارداران ملت و مملکت، در شدیدترین آزمایش‌ها و ابتلاهای تاریخی ایران شده‌اند، تا بحال به نتایج مطلوب معهود رسیده و وعده‌های مکرر فوری و حتمی آنها درست از آب درآمده یا سیر آن در جهت تحقق اهداف و مصالح ملک و ملت بود و مملکت بچنین ورطه هولناک یا آینده تاریک وحشتناک نیفتاده، امپریالیسم و صهیونیسم و

ابرقدرتها به چربترین نان و نوا در فروش سلاح و مواد و به شیرین‌ترین آرزوهای خود در سرگرم کردن و سرکوب کردن انقلاب ما نرسیده بودند و بالاخره شعار جنگ جنگ، تا پیروزی تداعی معانی جنگ جنگ تا نابودی را نمی‌کرد، جا داشت در برابر تشخیص‌های صائب، تصمیم‌های نافذ و تبلیغات صادق آنها سر تعظیم فرود آوریم و با امید و انتظار، صبر و سکوت پیشه گیریم. اما با وضع موجود و نتایج مشهود چه جای تعصب و تاجر است که حتی حاضر به توجه و طرح واقعی مسئله صلح و کمترین تجدید نظر در سیاست و روشهای گذشته نمی‌شوند؟ پندار و گفتار و کردار خودشان را وحی منزل دانسته راهی و فرجامی جز آن برای ۴۰ میلیون مردم ایران قائل نیستند! آیا وقت آن نرسیده است که از صدف خودبینی و خودگوئی فراتر رفته قدری به خود آمده رضای خدا و مصلحت و خواسته‌های خلق را هم به حساب آورند؟ و صلح را که نه به معنی در آغوش کشیدن خصم خبیث است و نه منظور و مفهوم آن تبعیت و توسل و توکل به دشمن است بلکه جستجوی راههای نجات برای ملت و مملکت و انقلاب و خاموشی جهنم جنگ است، مورد بررسی قرار دهند؟



اول از آئین اسلام و از سیرت پیامبر خودمان، که از رنج کافر و مومن رنج می‌برد و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین بود، صحبت کنیم:

در هیچ دین و مذهب و فرهنگی به اندازه اسلام روی مسئله صلح (سلم) تکیه نشده است: یا ایها الذین آمنوا ادخلو فی السلم کافه و لاتتبعوا خطوات الشیطان. سیاست عمومی و کلی مسلمانان در سرتاسر تاریخ صلح بوده است چرا که در شرایط صلح و آرامش اسلام بهتر رشد می‌کند. مسلمانان هیچگاه حق ندارند به قصد توسعه و تحمیل اسلام یا برانداختن کفر و ظلم و فتنه از جهان، دست به جنگ ابتدایی یا تعرضی بزنند، مگر در شرایط استثنایی با حضور و فرمان امام معصوم، جنگ و تجاوز علیه مسلمانان و فتنه‌انگیزی همیشه توسط کفر و شرک آغاز شده است، و مسلمانان راستین بر حسب آموزشهای قرآنی مقابله با اثم و عدوان نموده به دفاع و به تعاون در بر و تقوی برخاسته‌اند، و هر زمان که متجاوز دست بردارد ولو قصد خدعه داشته باشد، قرآن با صراحت تمام گفته است جنگ را متوقف کنند.

مبارکه جنگ به دو صورت در منابع اسلامی آمده است. یک نوع مبارکه‌ای که بدون مذاکره یا آتش‌بس صورت می‌گیرد و به پیمان صلحی هم ممکن است منجر نگردد، بلکه صرفاً با قطع حملات دشمن صورت گیرد. در برخی از موارد، چه در گذشته و چه در مناسبات کنونی جهان، کشوری به دلائل گوناگون به کشور دیگری به عنوان یک دشمن بالقوه یا بالفعل حمله می‌کند و جنگ را آغاز می‌نماید. اما بعداً در طی جنگ به دلیل روبرو شدن با مقاومت غیرقابل انتظار طرف و یا فشارهای داخلی و یا بین‌المللی و یا هر دلیل دیگری حملات خود را به طور یکطرفه متوقف می‌سازد و به تجاوز خود خاتمه می‌دهد ولی گاهی اوقات طرفی که مورد تجاوز قرار گرفته است حاضر به ترک جنگ نمی‌شود. در اینگونه موارد دستور صریح قرآن این است که اگر دشمن متجاوز دست از تجاوز خود برداشت مسلمانان نیز موظف هستند دست بردارند:

«فان انتهوا فان الله غفور رحیم»

فان انتهوا فلا عدوان الا على الظالمين

فان انتهوا فان الله بما يعملون بصير

نوع دیگری از متارکه جنگ با کفار به عنوان مداهنه، که به ابتکار مسلمانان و یا ابتکار و آمادگی دشمن صورت می‌گیرد، در منابع فقهی (جواهرالکلام - کتاب‌الجهاد - ج ۲۱ - صص ۲۹۲-۲۹۵) مورد بحث و بررسی قرار گرفته و آمده است که:

«منظور از مداهنه پیمان بستن بر متارکه جنگ برای مدت معینی است. این متارکه می‌تواند در برابر گرفتن امتیازی (از دشمن) یا بدون گرفت امتیاز باشد.»

و در باب گرفتن امتیاز از دشمن آمده است که:

«اجماع فقها بر این است که می‌توان بدون گرفتن امتیاز مالی از کفار با آنان پیمان متارکه جنگ بست.

زیرا پیامبر (ص) در روز حدیبیه چنین پیمانی را بدون دریافت کمک مالی از کفار امضاء نمود.»

به موجب جواهر، برخی از فقها از این هم پیشتر رفته و نظر داده‌اند که:

«بستن پیمان ترک جنگی حتی با دادن امتیاز مالی نیز جائز است.»

این منابع برای تأیید نظر خود به رفتار پیامبر (ص) در جنگ احزاب استناد می‌کنند که نماینده‌ای از جانب خود برای مذاکره با عتبه بن حصین، یکی از فرماندهان جنگی سپاه کفار که به کمک ابوسفیان به جنگ با مسلمانان آمده بود فرستاده و به او پیشنهاد کرد که با دریافت ثلث محصول خرماي انصار نیروهای تحت فرمان خود را از جبهه برگرداند. این پیشنهاد پذیرفته شد و بخش عظیمی از نیروی دشمن ترک مخاصمه نموده و صحنه نبرد را رها کردند. صاحب جواهر سپس در مسئله متارکه جنگ با امتیاز دادن به دشمن یا بدون امتیاز می‌نویسد:

«در هر صورت چنین پیمانی اگر به دلیل ضعف مقاومت مسلمانان، امید به رسیدن پشتیبان یا اسلام

آوردن دشمن و یا هر دلیل دیگری که متضمن مصالح مسلمین باشد، جائز و مشروع است و من در این مساله نظری مخالف ندیده‌ام. بلکه اجماع از هر دو نوع در این مساله وجود دارد. علاوه بر اجماع ادله دیگری از قبیل «فاتموا الیهم عهدهم الی مدتهم» یا «وان جنحوا للسلام فاجنح لها» و سنت قطعی پیامبر نیز بر این دلالت دارند.»

و بالاخره صاحب جواهر در جمع‌بندی به نقل از کتاب قواعد می‌نویسد:

«بر امام واجب می‌باشد در صورت نیاز مسلمانان در بستن پیمان متارکه جنگ اقدام کند.»

امروزه اوضاع اقتصادی، اجتماعی و سیاسی مسلمانان جهان بدانگونه است که بیش از گذشته برای تغییر اساسی و رشد و توسعه خود و تقویت بنیه جنگی و دفاعی نیاز به صلح دارند. برای کشورهای اسلامی با فقر و محرومیت گسترده‌ای که دست بگریبان‌اند صرف بخش عظیمی از درآمدهای ملی به تهیه تدارکات جنگی، برای مدت طولانی در حکم خودکشی است. کشورهای اسلامی اکثراً فاقد تولید ملی، در بخش صنعتی یا کشاورزی می‌باشد. فروش هرچه بیشتر منابع طبیعی (نظیر نفت) و صرف آن برای خرید سلاحهای ساده و یا پیچیده سبک و یا سنگین نظامی اقتصاد این کشورها را فلج کرده است و فقر و محرومیت را تشدید نموده وابستگی آنان را به کشورهای غیراسلامی و یا ضداسلامی عمیق‌تر نموده است. درآمدهایی که باید صرف ساختن مدرسه، درمانگاه و بیمارستان و دانشگاه و کارخانه و مزرعه

شود و یک ملت را زنده سازد و راه رشد صنعتی و علمی را برای مسلمانان باز کند، تا بتوانند در سطح جهانی با غیرمسلمانان مصاف دهند، به کار خرید هواپیما و تانک و غیره می‌رود. یا در هیچ جنگی از آنها استفاده نمی‌شود و می‌ماند تا کهنه و قدیمی شود و یا اگر هم جنگی اتفاق بیفتد، با تحریک همان ابرقدرتها و با استفاده از زمینه‌های داخلی، میان خود مسلمانان خواهد بود. که با دست خود یکدیگر را نابود کنند.

ما مسلمانان علی‌الاصول چه براساس تعالیم اسلام و چه براساس مصالح ملی و دینی خود خواهان صلح هستیم. ما صلح را دوست می‌داریم و طلب می‌کنیم. صلح را زیبا و دوست‌داشتنی می‌دانیم و جنگ را نفرت‌انگیز، مخرب و شیطانی می‌دانیم و به حکم قرآن فقط تا بیرون کردن دشمن از خانه و خانواده آن را با تمام مال و جان ادامه داده پس از آن به عبادت و حیات خود و تأمین و تدارک نیروهای پیشگیری می‌پردازیم. ما راه طبیعی رشد ملت‌های مسلمان را در حفظ صلح می‌دانیم، نه در ایجاد و ادامه جنگ. درست است که باید آنقدر در خود ایجاد آمادگی کنیم که دشمنان ما هرگز به فکر تهاجم به سرزمین‌های ما نیفتند اما این امر وقتی به معنای کامل کلمه ممکن و میسر است که خود را ساخته باشیم. از نظر صنعتی و علمی و تولید کشاورزی به جایی رسیده باشیم که محتاج دیگران نباشیم. مفهوم تهیه و تدارک نیروی نظامی برای ایجاد رعب در دشمنان آن نیست که با فروش نفت به کشورهای صنعتی جهان که عمدتاً غیرمسلمان هستند و عموماً نسبت به مسلمانان نظر خوشی ندارند و تهیه ارز خارجی از همان ابرقدرتها و استکبار و الحاد جهانی اسلحه بخریم تا با آنان بجنگیم. جوهر چنین تفکر انحرافی است.

وقتی ما مسئله صلح را مطرح می‌کنیم حاکمیت به جای پاسخگویی منطقی و مستدل بر خلاف موازین دینی به ما تهمت سازش و خیانت زده و به ناحق و به دروغ ما را در ردیف سلطنت‌طلبان و محاربین و منافقین و کمونیستها و دشمنان ایران و اسلام معرفی کرده برای ما پرونده‌سازی می‌کنند. آنها به جای جستجوی راههای وصول به یک صلح عادلانه و شرافتمندانه به نفع دو ملت مسلمان ایران و عراق به تحریک احساسات پرداخته و مطرح می‌کنند که مگر می‌شود با صدام منفور، آدمی به این سفاکی و خباثت صلح کرد و بعد از کجا معلوم که از صلح سوءاستفاده ننموده دو مرتبه با تدارک و نیروهای بیشتر به ما حمله نکنند؟ اولاً مثل اینکه صلح را به معنای عقد برادری و ابراز ارادت و محبت یا تأیید خصال و اعمال طرف می‌گیرند که فقط با آدمهای خوب باید انجام شود و سپس صلح‌کننده باید زندگی و اختیارش را دو دستی تقدیم طرف کند. یا آنکه صلح حدیبیه رسول خدا یا سایر صلحهای دنیا با افراد پاکدامن و دوستان دل‌بند و موافق صورت گرفته است. در حقیقت صلح و ترک مخاصمه مجموعه تعهدها و تدابیر و تضمین‌های لازم برای جلوگیری از تجاوز مجدد و اعاده وضع بد است که باید با توجه به حقوق و پشتیبانی‌ها و امکانات و نیروهای موجود بر طرف تحمیل نمود. به علاوه مصلحت خود و پیشرفت کار را باید دید... ادامه جنگ و قصد انهدام و نفی حریف نباید منتهی به خرابی و نابودی خودمان بشود به طوری که رسیدن به مطلوب با توجه به بهائی که پرداخت می‌کنیم و سرمایه‌های مادی و انسانی که از دست می‌دهیم ارزش نهائی نداشته باشد. در این شرایط کدام عقل سالم و قلب سلیم حکم به ادامه جنگ و تجاوز را می‌دهد؟

بعد از نامه محرمانه مورخ اسفند ۶۲ که خدمت امام فرستاده بودیم ایشان در یک سخنرانی عمومی فرموده بودند چطور ممکن است صلحنامه‌ای نوشته شود که ذیل آن را از یک طرف صدام و از طرف دیگر

آقای خامنه‌ای امضاء کند! این مطلب که در مجلس شورای اسلامی آن‌زمان در یک جمع خصوصی مطرح شده بود، یکی از نمایندگان روحانی که مجدداً نیز انتخاب شده است گفت مگر صدام از معاویه بدتر و آقای خامنه‌ای از امام حسن بهتر است؟ امام حسن وقتی مصلحت امت و آینده اسلام را دیدند صلحنامه را امضاء کردند...



آقایانی که انحصار مطبوعات و منابر و رسانه‌های گروهی را دارند و با فعالیت تمام تلقین و تبلیغات خود را پخش می‌کنند تا به حال جواب یک معما و سؤال را نداده‌اند: «چگونه می‌شود که هم جنگ تحمیلی باشد و هم صلح؟»

تردید نیست که از نظر نظامی و جنگی حمله‌کننده به ما و آغازکننده جنگ صدام حسین بوده است. ابرقدرتها اگر در تحریک و تصمیم عراق دخالت نداشته باشند مسلماً در بهره‌برداریهای سیاسی و اقتصادی از آن و در کمک و راهنماییها و در ادامه جریان بین‌المللی قضیه ذینفع و ذی‌نظر و موثر بوده‌اند. سیاستکاری و سیاستدانی همین است. ما چه بخواهیم و چه نخواهیم که خارجیان را به حساب آورده نقش آنها را لااقل به لحاظ آنچه از آنها می‌گیریم و می‌خریم یا به آنها می‌فروشیم و می‌دهیم و روابطی که با همسایگان ما دارند، و همچنین نقش افکار عمومی دنیا را از عوامل مهم در امور هر کشور و ملت بدانیم، ناچاریم در سیاستکاری و سیاستدانی و در روابط بین‌المللی آگاه و فعال باشیم. دولتمردان و گردانندگان ما درس اول کتاب سیاست را بلدند و دائماً از برمی‌خوانند که امریکا (و احیاناً سایر قدرتها) جنگ را به ما تحمیل کرده توطئه در کار ما می‌کنند و صلح را هم تحمیل می‌نمایند. اما از دروس بعدی خبر ندارند و این تناقض را نتوانسته‌اند حل کنند که منظور خارجیان را تشخیص دهند چیست و تا به حال چگونه انجام نشده است و بالاخره چه عمل و چه سیاستی باید در برابر آنها پیش گیریم تا از بن‌بستی که هر دو طرفش را تحمیل آمریکا می‌دانیم و چیزی جز اسارت و اطاعت یا عدم استقلال نمی‌باشد، خلاص شویم.

معما و سؤال ما این است:

اگر جنگ تحمیلی است و خواسته دشمنان اسلام و به زیان انقلاب اسلامی می‌باشد و ما هم باید بر خلاف توطئه و نقشه‌های آنها عمل کنیم، پس می‌بایستی به هر قیمت که شده است ضمن آنکه از حیات و هستی انقلابمان دفاع کرده از دست‌رفته‌ها را پس بگیریم، سر و ته جنگ را به هم بیاوریم. بنابراین باید از هر صحبت و صلحی که متضمن برگشت دشمن مهاجم و پس دادن خاک و خسارات ما بوده جنگ را پایان بخشد با آغوش باز استقبال نمائیم و مخصوصاً کاری نکنیم و راهی پیش نگیریم که جنگ تحمیلی لعنتی به صورت دیگر ادامه پیدا کرده شعله‌های آن از جای دیگر سر درآورد. زیرا که جنگ به سود امپریالیسم و صهیونیسم است و برای اسلام و انقلاب ما زهر قتاله است.

به نظر نمی‌آید نتیجه‌گیری فوق بدیهی نباشد و هر صاحب شعوری آن را منطقی و قابل قبول نداند. حال چرا و چه شد که وقتی شخصیت‌ها و نمایندگانی، که بسیاری از آنها مسلمان و متعلق به ملت‌های ستمدیده آسیا و آفریقا و همدرد ما بودند، برای میانجیگری صلح به ایران آمدند، رویهم‌رفته مورد بی‌اعتنایی و پذیرائی سرد قرار گرفتند؟ پیشنهادهایشان را که قابل توجه و در هر حال قابل تعدیل و اصلاح بود عملاً رد کردند. مثلاً می‌گفتند باید صدام و حزب بعث نه تنها محکوم بلکه سرنگون شوند، خسارات را باید خود

صدام بدهد نه کشورهای دیگر عربی، ما در برابر ملت عراق مسئول و متعهد بوده باید نجاتش بدهیم و جمهوری اسلامی در آنجا برقرار شود، اصلاً هدف ما تنها سقوط و مرگ صدام و براندازی حکومت کافر بعث نبوده باید کربلا و نجف و بغداد را آزاد کنیم و از بغداد به قدس رفته فلسطین را پس بگیریم و اسرائیل را نابود سازیم و بالاخره نطفه و نهال استکبار و کفر و فتنه را در جهان بخشکانیم...؟ این هدفها را به فرض خدائی بودن و معقول بودن آیا می‌توان بدون تدارکات علمی و اقتصادی درازمدت و احراز استقلال کامل همه جانبه حتی مطرح کرد؟ آیا می‌توان با خرید اسلحه و امکانات از استکبار جهانی به جنگ آنها رفت؟

این حرفها و هدفها را آیا ما بودیم که گفتیم یا آنها را هم امپریالیسم و صهیونیسم به ما تحمیل کرده‌اند؟ در هر حال، هم جنگ و هم ضد آن که صلح است نمی‌تواند هر دو تحمیلی باشند.
بالاخره جواب معماً و پایان این قصه کجا است؟



مسئولان تصمیم‌گیرنده می‌گویند صلح تحمیلی است. اگر صورت خاص مشخص از آن را عنوان کرده و می‌گفتند تحمیلی است مطلب قابل مطالعه می‌بود، ولی مطلق صلح و مذاکره را رد می‌کنند و هر آتش‌بسی را محکوم نموده و تحمیلی می‌دانند.

مطمئناً امریکا و اسرائیل جنگ را به سود خودشان و به زیان ما دیده‌اند و خرشان را هم خوب می‌رانند و آتشی در منطقه افروخته‌اند که با سرعت و وسعت عجیب خود هستی و حیثیت دو ملت مسلمان را می‌سوزانند. آنها چه داعی و چه مرضی دارند که صلح را بجایش بگذارند؟ آنها که دلشان به حال ما نمی‌سوزد. آنها وقتی خواستار صلح خواهند شد که دیگر نه نفتی داشته باشیم که به آنها بفروشیم، نه ارزی که اسلحه و مواد بخریم و نه آبادی و آدمیزادی که عملیات جنگ و خرابی را انجام دهد. اگر از صلح دم بزنند برای ایزگم کردن و فریب ما و افکار عمومی است و شاید چون رگ حساس و نقطه ضعفمان را که لجاجت با آنها است شناخته‌اند عمداً صلح را پیشنهاد می‌کنند تا صلح انجام نگیرد.

چرا آقایان از اسارت این ذهنیات و بیگانه‌زدگی بیرون نمی‌آیند و مستقل فکر نمی‌کنند؟ چرا مصلحت خودمان و امکانات و آینده‌مان را در نظر نمی‌آورند تا فرصت از دست نرفته و خیلی دیر نشده است راهی را در پیش بگیرند که نه ادامه جنگ تحمیلی بیگانگان و ویرانی و نابودی ما باشد و نه آن‌چنان صلحی که از حقوق و خسارات و تضمین‌ها صرف‌نظر کرده دست به سینه تسلیم دشمن بشویم؟...

آخر، آدم عاقل در هر کار خود حساب سود و زیان می‌کند. می‌سنجد که آیا آنچه مایه می‌گذارم ارزش آنچه را که - برای دنیا و آخرتم - به دست می‌آورم دارد؟ آیا از بین بردن یکنفر آدم بد مثل صدام با همه خباثت و شقاوتهایش و با حزب بعثش، آیا می‌ارزد که دهها بلکه صدها هزار آدم ارزشمند و بیگناه ایرانی و عراقی قربانی شوند و میلیاردها خرج و خرابی بپردازیم؟ که آخرش هم معلوم نباشد به کجا خواهیم رسید. آیا خدا از چنین برنامه‌ای، که حتی از پیغمبرانش هم نخواسته است کمر قتل کافرها و ملحدها و ظالمها را بسته از راه زور و زیان آنان را نابود کنند، خوشش خواهد آمد و ما را به جرم کشتارها و شهیدها ملامت و معذب نخواهد کرد؟ اصلاً ادعای اینکه تخم فتنه را از دنیا ریشه‌کن کنیم ادعای معقول و ممکن است؟ به عبارت دیگر شیطان را که خدا بنا به مصلحت‌اندیشی عالم و مشیت خودش تا روز قیامت

مهلت و میدان عمل داده است هیچ بندهای اجازه و امکان آن را دارد که نابودش سازد؟ بلی، فتنه و ظلم را قرآن گفته است از محیط خودتان و از سرزمینتان بیرون کنید ولی همان اندازه هم روی جمله و لاتعدوا تکیه و تأکید کرده است. خداوند تجاوزکنندگان به سایرین را ولو متعدی و کافر بوده و خواسته یا گفته باشند که دست برمی دارند، و تلافی کنندگان و انتقامجویان را دوست نمی دارد. همان اندازه که قاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم حکم خدا و دستور خدا و وظیفه هر مسلمان است همان اندازه و بلکه بیش از آن، ولاتعدوا ان الله لایحب المعتدین هم حکم خدا و دستور قرآن و وظیفه هر مسلمان است. به این دلیل می گوئیم خودداری از تجاوز و تسلط و تحمیل، بیش از جنگ دفاعی مورد تأکید و توجه است که بیشتر از قاتلوا تکرار و توضیح در باره اش آمده است.

قطعاً هدف مشروع و معقول دولت ایران نمی تواند جنگ باشد. به لحاظ معیارهای قرآنی و مصالح سیاسی دیپلماسی و تبلیغاتی، اقتصادی و غیره نباید شعار جنگ، جنگ را بدهیم. این جنگ را اعتراف می کنند که بر ملت ایران و عراق تحمیل شده است اگر آغاز جنگ تحمیلی بوده است ادامه آن نیز قطعاً تحمیلی است و نباید آن را تحمل کرد. بلکه باید دائماً در جستجوی راههایی برآمد که بتوان این جنگ تحمیلی را بدون تسلیم شدن به خواسته های ناحق دشمن و یا سازش با وی خاتمه داد.

هر جنگی میان دشمنان اتفاق می افتد نه میان دوستان، و هر جنگی بالاخره پایانی خواهد داشت. در برخی از جنگها تناسب نیروهای طرفین آنچنان است که یک طرف ممکن است طرف مقابل را تا آستانه محو و نابودی بکشد و وی را به تسلیم کامل و قبول یک صلح تحمیلی مجبور سازد. اما همیشه چنین نمی شود و چه بسا ادامه جنگ به صورت فرسایشی موجب نابودی همه جانبه طرفین دعوا بگردد. خصوصاً وقتی تأمین کننده و فروشنده سلاحها و سودبرنده اصلی جنگ ابرقدرتها و قدرتهایی که خارج از صحنه اصلی جنگ قرار گرفته اند، باشند. در این صورت تدبیر و تعقل و جستجوی راههای منطقی برای ختم عادلانه و شرافتمندانه جنگ یک ضرورت اجتناب ناپذیر می گردد.

تکیه بر شعار صلح برخلاف جنگ جنگ در مناسبات بین المللی دارای ارزش سیاسی مثبت و مفیدی می باشد. بی دلیل نیست که جنگ افروزترین جنگ طلبان هیچگاه شعار جنگ نمی دهند، بلکه روی شعار صلح تکیه می کنند. هیچ دولتی که از عقل سلیم متعارف برخوردار باشد خود را در دنیا جنگ طلب و متجاوز معرفی نمی کند. بنابراین ما معتقدیم باید یک تغییر جهت اساسی در تفکر و اندیشه حاکمیت در مسئله جنگ و صلح به وجود آید.

باز تکرار می کنیم که شعار صلح به معنای آن نیست که به هر شرایطی برای وصول به آن تن دردهیم. نگرانی عمده ای که نهضت و کثیری از صاحب نظران و علاقمندان به ایران و اسلام را رنج می دهد این است که حاکمیت با اصل قرار دادن جنگ و اجتناب غیرمنطقی از هر گونه دست زدن به راه حل های سیاسی - دیپلماسی، نظیر مذاکره، آتش بس و غیره، و با ادامه سیاست کنونی به آن مرحله ای از فرسودگی در تجهیزات و نیروی انسانی و شرایط بین المللی برسد که نهایتاً و بالاجبار به یک صلح ننگینی تن دردهد. اگر یک دولتی نتواند شرایط و مناسبات بین المللی را درک کند و حرکت خود را در جهت مصالح و منافع ملی با آن هماهنگ سازد، لاجرم در وضعیتی بسیار نامساعد، شرایط سختی بر او تحمیل خواهد شد. تجربه دردناک جنگ های اعراب و اسرائیل این مسئله را بخوبی نشان داده است دولتهای عربی هرگز نخواستند و

یا نتوانستند واقعیت اوضاع جهانی و مصالح مردم خود را درک کنند، دچار ذهنی‌گرائی شدند، و تصور می‌کردند که می‌توانند به هدفهای مورد نظر یا تغییر کلی در شرایط جهانی دست یابند. در حالیکه ظرفیت اقتصادی - علمی - اجتماعی - اخلاقی آنان به آن حد از رشد و تعالی نرسیده بود که بتوانند شرایط جهانی را حتی به طور نسبی و نه مطلق عوض کنند، و یا در مجموعه شرائط جهانی به مصلحت خود اثر تعیین‌کننده داشته باشند. این ذهنی‌گریها بود که به فلاکت کنونی اعراب در برابر اسرائیل منجر گردید.

به عنوان مثال دولتهای عربی با ذهنی‌گری و با سوارشدن بر موج احساسات زود پای اعراب شعار ریختن یهودیان به دریا را می‌دادند. هیچ چیز صهیونیست‌های جهانی را از این شعار خوشحالت‌تر نمی‌ساخت. آنها نیاز داشتند که مظلوم‌نمائی کنند تا حمایت نه تنها تمام یهودیان جهان بلکه غربی‌ها را که از کشتار یهودیان توسط نازیها احساس گناه می‌کردند بخود جلب نمایند. آنها تبلیغ می‌کردند که صد میلیون عرب تا دندان مسلح!! می‌خواهند ۲ میلیون یهودی بی‌پناه!! را به دریا بریزند. آنها توانستند با استفاده از شعارهای توخالی و ذهنی‌گرایانه دولتهای عربی، سیل کمک‌های یهودیان جهان و حمایت دولتهای بزرگ را به خود جلب کنند. هیچ شعاری از این بی‌محتواتر نبود. حتی اگر اعراب قدرت داشتند که چنین کاری بکنند و یهودیان را به دریا بریزند نباید چنان شعاری می‌دادند. اعراب نتوانستند مناسبات جهانی و روابط بین‌المللی و نقش یهودیان را به درستی درک کنند و هنر آن را پیدا کنند که از مناسبات جهانی به نفع مصالح ملی کوتاه‌مدت و درازمدت ملت‌های عرب و مردم فلسطین حسن استفاده نمایند، بدون آنکه حتی یک قدم در جهت تسلیم شدن به دشمن بردارند، و این ممکن و میسر بوده است.

آنچه موجب نگرانی شدید ما و همه وطنخواهان و اسلام‌دوستان می‌باشد و تکرار آن ضرر ندارد این است که حاکمیت کنونی با ادامه سیاست کنونی خود در باره جنگ تحمیلی و پس از این همه خرج و خون و خرابی، مملکت و ملت را به جائی که غیرقابل تحمل باشد و نهایتاً به یک صلح تحمیلی برساند.

این است سخن ما و آنچه براساس احساس وظیفه ملی و دینی تذکر آن را لازم می‌دانیم. وگرنه هیئات از تسلیم شدن و یا سازش کردن با دشمن متجاوز.

